

آموزش هنر اسلامی از همیشه دشوارتر اما ضروری‌تر

کیشوار ریزوی

هنر اسلامی، به ویژه معماری، در گذشته از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. امروزه، با ظهور بنیادگرایی اسلامی، اهمیت و ارزش این هنر کمتر به چشم می‌آید. یک استاد مسلمان و پاکستانی تبار از تجربه‌ی خود در تدریس هنر اسلامی در آمریکا و ضرورت آن سخن می‌گوید.

من هر سال دانشجویان خود در درس معماری اسلامی را به دیدن کلکسیون‌های هنر اسلامی در موزه‌ی هنر متروپولیتن در نیویورک می‌برم تا آن‌ها بتوانند محصولات فرهنگی‌ای را ببینند که در کلاس راجع به آن‌ها بحث کرده‌ایم. در سال ۲۰۱۳، حین قدم زدن در موزه ایستادیم تا به عکس هوایی‌ای نگاه کنیم که صد سال قبل به وسیله‌ی نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا از مسجد جامع سامره در عراق مربوط به قرن نهم برداشته شده بود. تصویر سیاه و سفید وسعت و بزرگی درون مسجد را نشان می‌دهد، مسجدی که به دلیل داشتن یکی از بلندترین مناره‌ها در جهان، مناره‌ای مارپیچی به ارتفاع ۵۳ متر، معروف است.

یکی گفت: «این همان مناره‌ای نبود که محل استقرار تک‌تیراندازهای آمریکایی بود که در سال ۲۰۰۵ در حال جنگ با شورشیان عراقی بودند، و بعداً منفجر شد؟» سکوت حکم فرما شد، و ما دیگر نایستادیم.

تجربه‌ی آموزش هنر و معماری اسلامی می‌تواند احساسی مثل گذشتن از میدان مین را به آدم القا کند. مدت‌ها پیش از آن‌که عبارت «جنگ با تروریسم» عمومیت پیدا کند، اماکنی که من راجع به آن‌ها درس می‌دهم محل نزاع و اختلاف بود، خالی از محتوا کردن میراث فرهنگی پیشاپیش در دست اقدام بود. من در نخستین کلاس درس خود، راجع به مقدس‌ترین مکان اسلامی، کعبه در مکه، نمی‌توانستم از نشان دادن تصاویر این بنای مقدس که تحت الشعاع هتل‌های سر به فلک کشیده است خودداری کنم. تصویرهای قدیمی و شرح و توصیف‌های کلامی که باید گویای صدها مکانی باشند که در دوران امپراتوری عثمانی و دوره‌ی اولیه‌ی اسلامی بنا شده‌اند همه به دست حکومت عربستان سعودی از بین رفته‌اند تا راه برای فعالیت‌های تجاری جاه‌طلبانه‌ی آن‌ها باز شود. بدترین بخش قضیه در مورد عراق است؛ چند سال است که چون می‌بینم نمی‌توانم درباره‌ی شهر تاریخی بغداد یا عتبات عالیات در نجف اشرف و کربلا، یعنی اماکن زیارتی عمومی که آماج جنگ‌های فرقه‌ای است، سخن بگویم بی آن‌که اشک‌هایم جاری شود، گاهی بحث درباره‌ی دوره‌ی عباسیان را در درس خود از قلم می‌اندازم.

حال، که اخبار پر از تصویرهای ویران‌گر درد و رنج مردم موصل و حلب است، از اماکن قدیمی جز سنگ و خاک چیزی بر جا نمانده است، و اطلاعات گم‌راه‌کننده درباره‌ی اسلام و هراس از آن همه‌جا هست، بیان روایت‌هایی درباره‌ی اماکنی که به قدمت خود تمدن اند بیش از همیشه دشوار شده است.

اخبار رسیده از عراق و سوریه همه حول محور حملات نظامی، بمباران‌ها، و تلفات وحشتناک انسانی است. ما در کلاس خود به جای این چیزها درباره‌ی شکوفایی فرهنگی در دانشگاه‌های بزرگ بغداد در سده‌های میانه بحث می‌کنیم، شهری که به «دارالسلام» یا «شهر صلح» مشهور بود، و نیز درباره‌ی آثار علمی و ادبی بسیار ارزنده‌ای که در آن جا نوشته شد. ما فقط به بررسی شکل بناها یا ذکر تاریخ ساخت آن‌ها نمی‌پردازیم، بلکه درباره‌ی اوضاع و احوال سیاسی‌شان و آیین و مراسمی بحث می‌کنیم که به آن‌ها حیات می‌بخشید. قصدم آن است که دانشجویان‌ام بفهمند اگرچه خاورمیانه امروزه چه بسا به جنگ و ستیزه شهره باشد، در گذشته‌ای نه چندان دور، از شهرهای بزرگی تشکیل شده بود که خانه‌ی شاعران، هنرمندان، و صنعت‌گران بود. می‌خواهم آن‌ها بدانند که این مکان‌ها ارزش حفظ شدن را دارند.

وقتی دانشجویان من وارد **اتاق دمشق در موزه‌ی متروپولیتن** می‌شوند، پیش‌تر تقریباً با هزار سال تاریخ آشنا شده‌اند، تاریخی که کاشی‌های پرنقش‌ونگار، نسخه‌های خطی با ظرافت نقاشی‌شده، و قالی‌های باشکوه از آن حکایت می‌کنند. اتاق در سکوت فرو رفته است، و نقش «فصل زمستان» تزیین‌شده‌ای در چوبِ حکاکی و خاتم‌کاری شده‌ای پیدا است. شعرهایی بر در و دیوار نوشته شده است، و اتاق را به جایی برای سرگرم شدن بدل کرده است یا جایی که می‌توان در آن به تنهایی نشست و کتاب خواند. یاد دمشق می‌افتم که در سال ۲۰۱۰، چند ماه قبل از شروع جنگ داخلی، به آن‌جا سفر کردم و این شهر را برای اولین و آخرین بار دیدم. در آن زمستان برف باریده بود، و همه به این دلیل از خانه بیرون آمده و جشن گرفته بودند. خانه‌های مجلل ویلایی در بازار قدیمی شهر – که در قرن ۱۸ به دست اشراف یهودی، مسلمان، و مسیحی ساخته شده بود – همه کافه شده بودند، و یاس‌های سفید و درختان پرتقال به حیاط آن‌ها لطف و صفایی خاص داده بود. بازآفرینی عظمت دمشق، با لایه‌هایی از معماری رومی، اموی، و عثمانی برای دانشجویان‌ام کار دشواری است. آن شهر هم‌اکنون به مناطق متعلق به فرقه‌های گوناگون تقسیم شده است و همیشه در وضعیت فوق‌العاده است.

ابعاد از دست رفتن زندگی در سوریه و عراق قابل تصور نیست؛ میلیون‌ها آدم آواره شده‌اند و جلای وطن کرده‌اند و چه بسا که هرگز باز نگردند. اما ما از این همه داستان چه می‌فهمیم، داستان‌هایی که هر بار که محله‌ای با خاک یکسان می‌شود، و بنایی در دود و آتش تک‌تیراندازان فرو می‌رود، محو می‌شوند؟ ما شاهد و گواه ایم، مستند می‌کنیم، می‌کوشیم تا آموزش دهیم.

کار من آموزش دادن تاریخ معماری عراق و سوریه است، که هزاران فرسخ دور از ما و در محاصره‌اند: مخاطبان من اغلب دانشجویانی هستند که هیچ پیوندی با خاورمیانه ندارند اما با کنجکاوی و به شوق این که فراتر از زبان‌بازی‌های سیاسی را ببینند سرکلاس می‌آیند. بناها چه بسا واکنش‌های جهانی را برانگیزند، و دانشجویان بتوانند

باغ‌های ساکت و آرامی را در دامنه‌ی تپه‌ای، احساس کف سنگ‌فرش سردِ کاخی قدیمی، و بوی عود پیچیده در مقبره‌ای را در خیال خود تصور کنند. یادگیری معماری و فرهنگ یک جامعه به ما امکان می‌دهد تا به حقیقت انسانیت در وجود یک‌دیگر پی ببریم، هرچند که آن‌ها از حیث زمان و جغرافیا از ما بسیار دور باشند.

در کلاس‌های من دانشجویانی هم شرکت می‌کنند که مسلمان اند و به معتقدات دینی خود وقوف دارند اما نه به تاریخ آن و فراز و نشیب‌هایش. بعضی از آن‌ها اول گیج می‌شوند («تصاویر شمایل‌نگارانه‌ای از محمد، پیامبر اسلام، هم وجود دارد!») و آن‌گاه مبهوت. وقتی با آن‌ها از دستاوردهای معماری‌ای سخن می‌گویم که بیان‌گر داستان اعتقادات اسلامی گوناگونی است که از قرطبه تا دهلی، و از سمرقند تا غنا پراکنده است، چشم‌هایشان برق می‌زند. آن‌ها از همه بیشتر باید این تاریخ را بشناسند تا تسلیم تبلیغات واپس‌گرای «دولت اسلامی» (داعش) و کسان دیگری نشوند که قصدشان نابود کردن گذشته است. آن‌ها باید بدانند که قدرت در ساختن چیزها است، و تاریخ کسانی را به خاطر می‌سپارد که چیزهای زیبا می‌سازند، نه کسانی که آن‌ها را نابود می‌کنند.

تاریخ اسلام، مثل تاریخ هر دینی، هرگز تاریخی هموار و بی‌دست‌انداز نبوده است. با این همه، میراث فرهنگی آن حاکی از دینی است که دست کم در سه قاره و تقریباً در دو هزاره گسترده است. من با دانشجویان‌ام از ماشین‌های بزرگی که ریاضی‌دانان و مهندسان سده‌های میانه طراحی کردند حرف می‌زنم، از فرهنگ هنری و ادبی درخشان موصل، جایی که در آن هنرمندان مسلمان و مسیحی آثار زیبایی نقاشی و خطاطی را آفریدند؛ از آکادمی‌های هنرهای زیبا در دمشق می‌گویم؛ از سفارش‌های معماری که فرانک لوید رایت را وسوسه کرد که به بغداد برود. من و دانشجویان‌ام در ۵۰ دقیقه‌ای که با هم می‌گذرانیم، به جهان امکان‌ها پر می‌کشیم. این درس مهمی است، درباره‌ی چیزی که روزی این دانشجویان باید آن را دوباره بسازند.

برگردان: افسانه دادگر

کیشوار ریزوی در دانشگاه ییل به تدریس تاریخ معماری و هنر اسلامی مشغول است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Kishwar Rizvi, '[It's Harder than Ever to Teach Islamic Art – But Never More Important](#),'
Washington Post, ۶ January ۲۰۱۷